

اعضاء: دشمنان

سُثوران: چهار پایان

فَشَن: آشوب

فُزَر: شأن و شوکت

کَذاب: بسیار دروغگو

مُحَد: کافر

وَرطه: منجلاب

محمد ابن موسی

در تعزیه شاهچراغ

تا تیش میکنم من روز و شب خلاق عادل را

محمد هتمم با که کنم عنوان عنم دل را

تو کو بی سو حتم از غم، زد دوری رصنا جانم

ن شاید کرد آسان از غم آن شاه مشکل را

رصنا تا کی به سر و قدم نیایی

چرا پایان نگیرد این جدایی

نیاید قاصدی، از عمر سیرم

خبر از حال و احوالت بگیرم

{هم خوانی با علاء الدین}

ایا شاه چراغ ای شاه با فز

عزیز دامن موسی ابن جعفر

که تو بعد از رصنا سلطان مایی

بباید چاره این عنم نمایی

{حم خوانی با علاءالدین}

چه خوش گفتی بسیا بوسم دهانت
مرا این آرزو بودی به جانست
رضا را ما در امشب خواب دیدیم
میان ورطه و کرداب دیدیم

{حم خوانی با شاهرخ و علاءالدین}

چنان اندر وطن خوش دل بانیم
که احوال رضای خود ندانیم
برادر از برادر کی جدا شد
دل ما عنرق خون ببه رضا شد

{حم خوانی با شاهرخ و علاءالدین}

برو در محب و ما را دعا کن
به ما گریه مکن ببه رضا کن
چرا ما سه نفر او فرودتھا
غریب اندر میان پر فتنھا

برادرا چرا از من جدایید
خلاصم از کف دشمن نایید

علاءالدین حسین اندر کجایی
چرا از من در این موقع جدایی
خدا افتاده ام در چنگ دشمن

خدا جان عزیزم بر لب آمد

امان ، من مادر و خواهر ندارم

عجب روی رضا را سیر دیدم

بسیا شاه چراغ از پا فتادم

رؤم ز شوق کنون جانب رسول الله

اقول اشهد ان لا اله الا الله

پایان

{حم خوانی با شاهچراغ و علاءالدین}

بلی متدر چمن را بلبل افسرده می داند
عزم مرگ برادر را برادر مرده می داند

علی صاحب ذوالفقار دو دم
ز لطف تو فتح و ظفر بایدم

به ذات خداوند لیل و نهار
من امشب قیامت کنم آشکار

علی صاحب ذوالفقار دو دم
ز لطف تو فتح و ظفر بایدم

چرا ای شروان بی نام و تنگ

گیران چو روبه به میدان جنگ

خدا تنها شدم در جنگ اعداء

برادرها چه گشتند بارالها

{حم خوانی با شاهچراغ و علاءالدین}

تو ما را نور چشم و به ز جانی
تو باید بر سر طفلان بمسانی
که طفلان رصنابی تو چه سازند
ز هجر ما و بابا جان ببازند

{حم خوانی با شاهچراغ و علاءالدین}

ز ما دل دادگان قطع نظر کن
به یاد زینب خون در جگر کن
تو ارث از زینب محزون داری
و ما ارث از حسین با نغماری

{حم خوانی با شاهچراغ و علاءالدین}

اگر یار گران بودیم ، رفتیم
اگر نامهربانم بودیم ، رفتیم
شما در خانان خود بانید
که ما بی خانان بودیم و رفتیم

{عم خوانی با شاہچراغ، علاء الدین و حضرت معصومہ}

انیس بی کسان داد از جدایی

محبان آہ و فریاد از جدایی

جدایی می کند بنیاد ما را

خدا بستاند از وی داد ما را

حیست فرمان، خواہر چشم انتظار

گریہ کم کن خواہر غمگین من

خواہر محزون غمگین المصراق

منم فرزند موسیٰ ابن جعفر

برادر با رصنا سلطان با فر

منم شہزادہ محمد می دان

رؤم در خدمت سلطان خوبان

ایا سستگر بی دین ملحد کذاب

تو را چه کار بہ شیران کنی سؤال و جواب

بگو بہ قتلک کافر بہ عرصہ گاہ جدال

بہ زہر نعل سُتوران تبت کنم پامال

برو گو بہ قتلک کہ شد وقت جنگ

دم جنگ نبود زمان درنگ

ہر آنکس در این دہر سرکش بود

مکانش جہنم در آتش بود

مکانت کنم قعر بئس المصیبر

کنم خونتان را ہمہ در حدر

کنم بین لشکر دو صف الفراق

ظفر دہ بما اندر این کارزار

{عم خوانی با شاہچراغ و علاء الدین}

اگر خستہ جانی بگو یا علی

اگر ناتوانی بگو یا علی